

درنگی در قرآن شیوه بیانی

سید محمد حسین فضل الله
مترجم : موسی دانش

فهم صحیح قرآن نیاز به فرائد رفتن از قواعد زبان عربی ندارد. نویسندگان کوشیده است قواعد فهم قرآن را بررسی کند در این راستا مسئله عربی بودن زبان قرآن، ظهور و بطن آیات، مفهوم تأویل و نمونه‌هایی از معانی تأویلی موجود در روایات، را مطرح کرده و با تحلیل آنها به این نتیجه رسیده است که فهم آیات بر اساس شیوه‌ای که از خود قرآن به دست می‌آید، کاملاً در چارچوب قواعد زبان عربی ممکن است و بطن آیات یا تأویل به معنای نادیده گرفتن قواعد زبان نیست بلکه معنای ویژه دارد که با ادبیات زبان عربی سازگار است.

کلیدواژه‌ها: قرآن، فهم قرآن، تأویل، ظاهر، باطن.

چگونه می‌توانیم قرآن را بفهمیم؟ آیا قرآن روش ویژه‌ای دارد که آن را از دیگر کتابها متمایز می‌سازد، به گونه‌ای که نزدیک شدن به قرآن بدون فراگیری آن روش امکان‌پذیر نیست؟

آیا قرآن کریم آن چنان زبان و مفاهیم پیچیده‌ای دارد که روشن ساختن معانی و آشکار نمودن ژرفای آن، به خبرگان و متخصصان نیاز دارد؟ و یا کتابی است همگانی که هر انسانی می‌تواند برحسب توانایی‌ها و قابلیت‌های فکری و فرهنگی خود، با آن تماس برقرار کند و توده مردم نیازهای خود را در آن ببینند و دانشوران آرمانهای خویش را در آن مشاهده کنند؟

در این راستا باید پرسید: داستان محکم و متشابه، ظاهر و باطن و دیگر اصطلاحات قرآنی که با قرائت و تفسیر این کتاب، پیوند استوار دارد کدام است؟ دیدگاه قرآن هنگامی که [در زمینه فهم قرآن] از اشخاص معینی سخن می‌گوید، چیست؟

آیا این سخن بدان معناست که تنها همین اشخاص قرآن را می‌فهمند، نه کسانی دیگر؟ یا به معنای ارائه الگوی برتری است که یک مفهوم کلی را درباره چگونگی فهم قرآن به نمایش می‌گذارد، مفهومی که قرآن می‌خواهد از طریق همین الگو بر آن پای فشارد؟

اینها پرسش‌هایی است که بسیاری از مفسران در آنها درنگ کرده و بگومگوهای فراوانی را پیرامون آنها به راه انداخته‌اند، تا آن جا که برای برخی این پندار پدید آمده که قرآن کتابی نمادین است و جز گروهی ویژه که خدا امتیاز فهمیدن وحیش را به آنان عطا نموده است، کسی دیگر آن را نمی‌فهمد و به همین خاطر، اینان حجیت ظواهر قرآن را جز از طریق رجوع به امامان اهل بیت علیهم‌السلام انکار کرده‌اند. بعضی دیگر از وجود چند معنا، در طول یا عرض هم، برای یک واژه سخن گفته‌اند. گروهی، از روایات چنین برداشت کرده‌اند که قرآن به طور کلی، سخنی است در ستایش اهل بیت علیهم‌السلام و نكوهش دشمنان‌شان و به این ترتیب، تنها مقدار محدودی از این آیات، درباره احکام، مسائل همگانی و داستانهای گونه‌گون می‌باشد.

این چنین، تصور کلی درباره قرآن متأثر از فضای ویژه‌ای بوده است که اجازه نمی‌داده، قرآن به عنوان کتاب روشنی که خداوند آن را بر انسان‌ها فرو فرستاده، با آیات واضح و آشکارش، بر آنان حجت باشد، آیاتی که بر بنیاد فهم و برداشت مردم و طبق قواعد همگانی فهم، مایه آگاهی فکری، روحی و دینی آنها می‌شود.

از این رو، روشن ساختن این مسأله سترگ در اندیشه اسلامی ضروری به نظر می‌رسد. چه، هر مسأله‌ای که با سرشت قرآن و مصونیت آن از افزایش و کاهش و نیز با شیوه فهم و نقش بنیادین آن در دریافت وحی خدا پیوند داشته باشد، در بینش اسلامی، از اهمیت و ارزش والایی برخوردار است، زیرا قرآن کریم، زیربنای مفاهیم، احکام، شیوه‌ها، ابزارها و اهداف اسلامی است و هرگونه آمیختگی، انحراف و پیچیدگی در فهم آن، به یک مسأله منفی تبدیل شده، بر تمامی این موضوعات سایه می‌افکند.

بدیهی است که درباره قرآن باید از خودش بپرسیم، آنگاه که در ضمن آیاتی چند بر عربی بودن خود تأکید می‌کند، آیاتی چون:

«ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیندیشید»^۱

«کتابی است که آیات آن به روشنی بیان شده، قرآنی است به زبان عربی برای مردمی که می‌دانند»^۲

«قرآن عربی، بی هیچ کژی، باشد که آنان راه تقوا پویند»^۳

«روح الامین آن را بر دلت نازل کرد، تا از هشدار دهندگان باشی. به زبان عربی روشن»^۴

واقعیت آن است که سخن گفتن درباره عربی بودن قرآن، تنها در مسأله زبانی محدود نمی‌شود؛ بلکه این بحث، عنوانی است برای شیوه عمومی قواعد جزئی سبک‌های زبان عربی در عرصه بیان و فهم و فضای سخن، از لحاظ ویژگی‌های هنری چون: الهام، ایما، التفات و اشاره که از معنای تحت‌اللفظی واژه‌ها فراتر می‌رود، زیرا بُعد تاریخی کاربرد واژگان، گاهی سایه‌هایی از معانی و ویژگی‌های فراوانی را به این واژگان می‌افزاید که فضای تازه‌ای را برای آنها به وجود می‌آورد و این همان چیزی است که در اصطلاح بدان «فهم عرفی» و یا «ذوق عرفی» می‌گویند.

در این راستا می‌بینیم که دستور زبان عربی، مسأله روشن بودن دلالت لفظ بر معنا را - خواه این معنا حقیقی باشد و خواه مجازی - مسأله‌ای بنیادین در فرایند «فهماندن و فهمیدن» می‌داند، به گونه‌ای که سخن قرآنی حجت و گواهی است در رساندن اندیشه‌ها و احکام به مردم. بنابراین، زمینه‌ای برای پیچیدگی لفظی و معنوی در روش‌هایی چون استعاره، کنایه یا ترکیب وجود ندارد تا فاصله میان لازم و ملزوم، یا معنای تحت‌اللفظی واژه و مقصود گوینده به اندازه‌ای دور باشد که ناگزیر از تلاش ذهنی برای ایجاد ارتباط میان اشیا باشیم؛ زیرا چنین تلاشی دور از شیوه بیانی‌ای است که تفاهم آن را ایجاب می‌کند، تفاهمی که طبیعت پویای زبان بر آن

استوار است. ما می‌توانیم این موضوع را از آیاتی به دست آوریم که وجود خاصیت روشننگری در آیات قرآن را مورد تأکید قرار می‌دهند، نظیر این سخنان خداوند:

«قطعاً آیاتی روشنگر فرو آورده‌ایم و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند».^۵

«و این گونه آیات خود را به روشنی بیان می‌کنیم، تا راه و رسم گناهکاران روشن شود».^۶

«خدا می‌خواهد برای شما توضیح دهد و راه و رسم کسانی را که پیش از شما بوده‌اند به شما بنمایاند...».^۷

چنان که پیداست، آیات در این جا از روشنی ای سخن می‌گویند که مستلزم هدایت و راهنمایی و نیز آشکار شدن راه خلافی است که گناهکاران در آن روانند.

همچنین، در این جا زمینه آن نیست که درباره قرآن به عنوان کتاب رمزها و اصطلاحاتی سخن گفته شود که از بستر عمومی روش‌های زبان عربی دور است. به گونه‌ای که مردم در برابر آنها سرگردان بمانند و نوری که معانی آنها را برایشان روشن سازد نیابند، از آن رو که بیم دارند مقصود آیه بجز معنای ظاهری‌اش، معنای دیگری باشد، در حالی که هیچ گونه قرینه گفتاری و یا حالی برای آن معنا به چشم نمی‌خورد و این وضعیتی است که هدف سترگ قرآن را از میان می‌برد، زیرا هدف قرآن بر این پایه استوار است که آیات فرود آمده بر مردم راهی باشد برای فعالیت خرد و اندیشه آنان و آنها بتوانند به وسیله این آیات، راه راست را بیابند و از این طریق اندرز بگیرند و تقوا پیشه کنند. چنان که خدا در این باره می‌گوید:

«این گونه خداوند آیات [خود] را برای شما روشن می‌گرداند، باشد که شما بیندیشید».^۸

«بدین گونه خداوند آیات خود را برای شما روشن می‌گرداند، باشد که بیندیشید».^۹

«این گونه خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌گرداند، باشد که شما ره

یابید».^{۱۰}

«این گونه خداوند آیاتش را برای مردم روشن می‌گردان، باشد که پروا پیشه کنند».^{۱۱}

«آیات خود را برای مردم روشن می‌گرداند، باشد که متذکر شوند».^{۱۲}

از این رو، مسأله حجیت ظواهر قرآن از مسائل روشن و آشکاری است که عالمان بر مبنای پذیرش حجیت ظواهر به طور کلی، بر آن اجماع دارند.

اگر قرآن از وجود سخنان متشابه در خودش سخن می‌گوید، این به معنای نمادین بودن این سخنان نیست؛ بلکه مقصود سخنانی است که احتمالات چند در

مدلول‌شان وجود دارد و یا سخنانی که مفاهیم گونه‌گونی را القا می‌کند و چه بسا وجود مشکل در آیات متشابه مربوط به بُعد تطبیق آنها بر واقعیت‌ها و در ناحیه مدلولات‌شان باشد بدین ترتیب که این آیات را تحریف‌گران فتنه‌جو و تأویل‌گر مورد استفاده قرار دهند و مدلول‌شان را بر افکار و اندیشه‌هایی تطبیق کنند که مردم را از راه راست دور می‌سازد.

با توجه به آنچه گفته آمد و براساس برخی برداشت‌ها، نقش «راسخان در علم» ترسیم خطوط واقعی‌ای است که با در نظر گرفتن شرایط و فضای زبان عربی در مسأله «تفهیم و تفاهم» مدلول آیه در آن شکل بگیرد.

ما، در این جا درصدد پژوهشی گسترده دربارهٔ مسأله «متشابه» و «تأویل» نیستیم و تنها می‌خواهیم اشاره‌ای به این مسأله داشته باشیم. البته در حدی که به نتیجه‌ای در این باره برسیم.

از یکی از امامان اهل بیت علیهم‌السلام روایت شده است که وقتی از او می‌پرسند: برخی از مردم می‌گویند: مقصود از نماز و زکات و همانند آن، اشخاص معینی هستند. امام علیه‌السلام در پاسخ می‌فرماید: «خداوند بندگان را به چیزی که نمی‌فهمند، مورد خطاب قرار نمی‌دهد.» معنای این سخن امام علیه‌السلام آن است که آیات قرآنی در راستای تعقید لفظی و معنوی و یا اشارهٔ نمادین که برای مردم به روشنی قابل فهم نیست، حرکت نمی‌کند.

اما مسألهٔ «ظاهر» و «باطن» یا «ظهر» و «بطن» دانشمندان دربارهٔ آن فراوان سخن گفته‌اند. این سخنان پیرامون معانی بی‌شماری می‌چرخد که بطون قرآن را تشکیل می‌دهد و حتی برخی از روایات، هفتاد بطن برای قرآن برشمرده است. اصولیان در پژوهشهای زبان‌شناختی‌شان به تحقیق دربارهٔ روا بودن «کاربرد لفظ در بیشتر از یک معنا» پرداخته‌اند و با شیوهٔ فلسفی درگیر امکان و عدم امکان این مسأله شده‌اند، به این ترتیب که براساس نظریه‌ای که می‌گوید: لفظ قالب معناست، امکان ندارد که یک لفظ دو معنا داشته باشد و براساس نظریه‌ای که معتقد است: لفظ نشانهٔ معناست، مانعی ندارد که یک لفظ نشانهٔ چند معنا باشد.

برخی حدیث «بطون قرآن» و یا «باطن قرآنی» را دلیل گرفته‌اند بر این که بعضی از آیات قرآن برای تودهٔ مردم است و بعضی برای اشخاص ویژه و این موضوع به سطح معنای آیات بستگی دارد و بطون قرآن، همان منطقهٔ «سری» و یا «نهان» معنای قرآنی است که جز آگاهان از اسرار نهان وحی الهی، کسی نمی‌تواند در این منطقه گام نهد.

لیکن قرآن کریم وقتی آیاتی را برای مردم بیان می‌کند، درباره آن آیات با همه مردم سخن می‌گوید: «باشد که آنان اندرز گیرند و باشد که تفکر کنند و باشد که بیندیشند». پس آیات به گروهی خاص اختصاص ندارد و این امر ایجاب می‌کند که اندیشه مطرح در قرآن، همان چیزی باشد که خداوند از همه مردم خواسته تا آن را با خود داشته باشند و به رغم اختلاف سطح فکری‌شان در فهم ویژگی‌های آن - همچون دیگر واژگان رسای عربی که مردم به تناسب سطح فکری و فرهنگی‌شان، برداشت‌های متفاوت از آن دارند - برطبق رهنمودهای فکری و عملی این کتاب حرکت کنند.

در این جا نکته دیگری در مسأله به چشم می‌خورد و آن این است که تعدّد معنا در کاربرد واحد، در روش عمومی بیان عربی معمول نیست؛ زیرا که با شیوه تفاهم، حتی در کاربرد واژگان مشترک در چند معنا، سازگاری ندارد. چه، وضع لفظ برای چند معنا، مستلزم آن نیست که در همه آن معانی به کار رود. بلکه در این حالت، اراده هر کدام از آنها از لفظ نیاز به قرینه گفتاری و یا حالی دارد و هر گاه مردم از واژه «مجمل» سخنی می‌گویند، این بدان معناست که اجمال، در شناخت معنای مقصود از میان چند احتمال است.

بدین ترتیب، مسأله، مسأله امکان و استحاله ذاتی نیست؛ بلکه مسأله بهره‌گیری از هنر در سخن گفتن برای تفاهم در میان عرب است. بنابراین، اگر مقصود [از بطن قرآن] این نوع سخن چند معنایی باشد [یعنی سخنی که چند معنا دارد و برای مشخص کردن معنای موردنظر گوینده هیچ نشانه‌ای در دست نیست] به کارگیری چنین سخنی از سبک معمول عرب بیرون است، زیرا در وضوح سخن، اخلال ایجاد می‌کند و به همین سبب، از سطح بلاغت و رسایی دور می‌سازد و با اعجاز هنری که قرآن به وسیله آن در اوج قله هنر بلاغت قرار گرفته است ناسازگاری دارد.

این از یک سو و از سویی دیگر این پرسش را باید مطرح کرد که: نهفته بودن معنای باطن قرآن نزد راسخان در علم، چه معنایی دارد؟ و فایده آن چیست؟ اگر این نهفته بودن بدین سبب باشد که آنان حجت‌های خدا هستند و باید سخن ایشان را درباره اسرار دین پذیرفت، حتی اگر از لفظ آیه هم فهمیده نشود، در این صورت باید گفت: سرشت حجت بودن، این پذیرش را ایجاب می‌کند و نیازی ندارد که قرآن کریم آن را تضمین کند. چه، عصمت حجت‌های خدا، راستگویی ایشان را اثبات می‌کند و به پذیرش حقایق نهفته از سوی آنان منجر می‌شود؛ و اگر این نهفته بودن، به این دلیل باشد که آن معانی نهفته از خود قرآن به دست می‌آید، باید بگوییم: قرآن در این

معانی ظهور ندارد.

ممکن است مقصود از ظاهر قرآن، معنای جزئی یعنی مصادیق [و شأن نزولهای] آیه در عصر نزول یا در زمان نزول باشد و مراد از باطن آن، معنای کلی یعنی معنایی که بر تمامی مصادیق و جزئیات، چه در گذشته، چه در حال و چه در آینده صدق می‌کند باشد و بدین ترتیب، مراد از «ظاهر» همان معنای جزئی است که تنها در زمان حاضر [= زمان نزول] روشن است و مراد از «باطن» معنای کلی است که در آینده روشن خواهد شد تا قرآن، تنها در مصادیق دوران نزول منحصر نگردد؛ بلکه به عنوان یک قانون کلی به تمامی موارد همانند، در رویدادهای نوین و آینده زندگی و انسان امتداد یابد.

این موضوع همان چیزی است که امام باقر علیه السلام در چند حدیث درباره آن سخن گفته است و از آن جمله، این حدیث است:

«صدوق از پدرش، از سعد، از برقی، از محمد بن خالد اشعری، از ابراهیم بن محمد اشعری، از ثعلبه بن میمون، از ابو خالف قنّاط، از حرمان بن اعین روایت کرده است که گفت: از ابوجعفر علیه السلام درباره ظاهر و بطن قرآن پرسیدم؟ فرمود: ظاهر آن کسانی هستند که قرآن در مورد آنان نازل شده است و بطن آن کسانی هستند که کارهای آنان را انجام می‌دهند. آن‌چه درباره آنان نازل شد، درباره اینان نیز جاری می‌شود.»^{۱۳}

یکی دیگر از این احادیث، چنین است:

«عیاشی در تفسیر خود از فضیل بن یسار نقل کرده است که گفت: از ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام درباره این روایت پرسیدم: «در قرآن آیه‌ای نیست، مگر این که ظاهر و بطنی دارد و در آن حرفی نیست، مگر این که مرزی دارد و هر مرزی را آغازی است. پرسیدم: معنای این سخنی که هر آیه‌ای ظاهر و بطنی دارد، چیست؟ مقصود از ظاهر قرآن، تنزیل آن و مراد از بطن قرآن، تأویل آن است که برخی از آن سپری گشته و برخی از آن هنوز نیامده است. قرآن بسان خورشید و ماه در حرکت است، هر زمان که چیزی از آن بیاید، تأویلش به وقوع می‌پیوندد. خداوند تعالی فرموده است: و تأویلش را جز خدا و راسخان در علم کسی نمی‌داند [آل عمران ۷/۱۴].»

روشن است که حدیث نخست می‌خواهد تأکید کند که مصداق آیه، یک معنای کلی و فراگیر را در اندرون خود نهفته دارد و هر زمان که مصداقی همانند این مصداق از نو پدید آید، این معنای کلی نیز در طی زمان، تحقق مجدد می‌یابد و این همان چیزی است که امام علیه السلام در حدیث دیگر فرمود:

«اگر قرآن در شأن گروهی خاص نازل شده بود، با ناپدید شدن آنان در پشت پرده زمان، قرآن هم نابود می‌شد. لیکن قرآن بسان خورشید و ماه و شب و روز همواره در حرکت است، تا الگویی باشد برای نمایاندن اندیشه کلی مورد هدف قرآن، الگویی که آیه درباره آن نازل شده است.»

بنابراین، در این جا دو معنا برای لفظ نیست؛ بلکه یک معناست که در بستر زمان از گذشته تا حال استمرار داشته و در قالب خصوصیتی که در تمامی مقاطع و افراد تجسم خواهد یافت، آینده را هم زیر نظر دارد.

در این جا حدیث دیگری هست که به شکل دیگری به مسأله می‌نگرد:

«صدوق از پدرش، از علی بن حکم، از محمد بن فضیل، از بشر و ابشی، از جابر بن یزید جعفری روایت کرده است که گفت: از ابو جعفر علیه السلام درباره تفسیر آیه‌ای سؤال کردم و او به من پاسخ داد. سپس بار دوم از او پرسیدم و او پاسخ دیگری به من داد. گفتم: فدایت کردم. روز پیش درباره این مسأله پاسخ دیگری به من دادی؟ امام فرمود: قرآن بطنی دارد و آن بطن هم بطنی دارد و برای آن ظهری است و برای این ظهر هم ظهری است. ای جابر، هیچ چیزی چون تفسیر قرآن از عقل انسان‌ها دورتر نیست. چه، آغاز آیه درباره چیزی است و پایان آن درباره چیزی دیگر و در عین حال، سخن پیوسته‌ای است که معانی گوناگون از آن برداشت می‌شود.»^{۱۵}

در آغاز چنین به نظر می‌رسد که این حدیث به تعدد معنا برای یک واژه اشاره می‌کند، زیرا بر تعدد تفسیر دلالت دارد و تأکید می‌کند که ظاهر واژه، ظهری دارد و باطن آن نیز باطنی.

لیکن دقت در حدیث مزبور نشان می‌دهد که این حدیث می‌خواهد آیه را به لحاظ مدلول آن بررسی کند و نه به لحاظ واژگان آن، زیرا می‌بینیم، برخی آیات درباره ابعاد مختلف یک مطلب، سخنی می‌گوید، ابعادی که در مجموع مطلب را کامل می‌کند. به عنوان نمونه، گاهی موضوع واحدی از یک بُعد به اخلاق ارتباط دارد، از بُعد دیگر به جامعه، از بُعد سوم به سیاست و... امری که به پژوهشگر این امکان را می‌دهد که از چند بُعد به گونه‌ای سخن بگوید که گویی هر کدام از این ابعاد، معنای جداگانه آیه است و شاید مقصود امام از پیوستگی آیه، یگانگی معنا و از گونه‌گون پذیری، تعدد ابعاد معنا باشد. بنابراین، ممکن است معنایی که قرآن بدان نازل شده، معنای دیگری را جذب کند، چنان که اشارات آیه می‌تواند اشاره دیگری را به دنبال آورد.

در پرتو آنچه گفته آمد، می‌توانیم به معنای تأویل دست یابیم. بنابراین، مقصود

از تأویل، اراده غیرمعنای ظاهری لفظ نیست؛ بلکه به دست آوردن معنایی است از طریق معنای وضعی لفظ که در فرایند استعمال قصد شده است.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که درباره این سخن خداوند: «هر کس کسی را زنده بدارد چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است [مائده ۳۲]» فرمود: مقصود رهایی بخشیدن از سوختن و یا غرق شدن است. گفتم: کسی که انسان را از گمراهی به راه راست سوق دهد چطور؟ فرمود: این تأویل بزرگ آیه است.^{۱۶}

در این جا مقصود امام علیه السلام این نیست که مراد از زندگی، هدایت و مراد از مرگ، گمراهی است و یا این که هدایت و گمراهی دو معنای اضافی برای زندگی و مرگ، افزون بر معنای مادی آنهاست، بلکه مراد این است که اگر به ارزش هدایت که دعوت‌گران به سوی خدا بدان قیام می‌کنند تا انسان‌ها را از گمراهی نجات دهند، ژرف نگریسته شود، اهمیت آن از اهمیت نجات زندگی انسان‌ها کمتر نیست. چه، دستاوردهای هدایت در روح انسان و در سرنوشت همیشگی او، همان دستاوردهای زندگی حقیقی است. پس این معنا که ارزش هدایت همسنگ ارزش زندگی است، مسأله‌ای است که ما آن را استنباط می‌کنیم، نه این که به معنای آیه باشد و یا از مفهوم موافق آن به دست آید.

در این راستا به حدیثی برمی‌خوریم که از امام باقر علیه السلام، درباره این سخن خداوند: «پس باید انسان به خوراکش بنگرد [عبس ۲۴]» روایت شده راوی گفت: پرسیدم: خوراک او چیست؟ امام فرمود: دانش او که آن را از کسی که باید فراگیرد، فرامی‌گیرد.^{۱۷}

روشن است که دانش نمی‌تواند معنای واژه خوراک [= طعام] در این آیه باشد، حتی اگر ما تصور کنیم که افزون بر خوراک تن، برای خرد نیز غذایی وجود دارد، زیرا آیات دیگر تأکید می‌کند که مراد از این واژه همان غذای مادی است که از گیاهان به دست می‌آید، چنان که خداوند فرموده است:

«ما آن را به صورت بارشی فرو ریختیم، آنگاه زمین را با شکافتنی شکافتیم. پس در آن دانه رویانیدیم، و انگور و سبزی، و زیتون و درخت خرما، و باغ‌های انبوه و میوه و چراگاه، تا [وسیلة] استفاده شما و دامهایتان باشد».^{۱۸}

روشن است که این آیات با این دیدگاه که واژه طعام در این جا به معنای دانش باشد سازگاری ندارد، لیکن امام علیه السلام خواسته معنای دانش را از واژه طعام استفاده کند. از آن رو که این واژه - در جمله اشاراتش - به بُعد معنوی غذا اشاره می‌کند که یک نعمت الهی است و بیش از نعمتهای مادی الهی که بدن را تغذیه می‌کند، ارزشمند

است.

از این رو، بررسی این گونه شیوه الهام‌گیری از قرآن را در تفسیر، ضروری می‌بینیم؛ زیرا این همان شیوه‌ای است که موجب می‌شود انسان از یک آیه - با توجه به طبیعت اهداف و مقاصد آن - به جهان‌هایی دیگر رهگشاید و آیه قرآن در چهارچوب قوانین کلی اسلامی و زبان عربی به افق‌های بیشتری رهیابد و دامنه آن گسترده شود.

این شیوه همان چیزی است که ما از تصویر مادی به تصویر معنوی و از تجربه تاریخی جامعه‌ای که قرآن در آن فرود آمد و مشکلات و چالش‌ها و مسائل آن را چاره‌جویی کرد، به تجربه نوینی که ما در آن با چالش‌ها و مشکلات عینی رویارو هستیم منتقل کند، امری که افزون بر ویژگی‌هایی چون وضع قوانین، راهنمایی، اندرز دادن و امثال آن، ویژگی پویایی را نیز به قرآن می‌بخشد.

در پرتو آنچه گفته شد می‌توانیم در برابر روایات بسیاری که از امامان علیهم‌السلام روایت شده و برخی از آیات قرآن را به اهل بیت علیهم‌السلام تفسیر می‌کند، درنگ کنیم، تا دریابیم که برخی از این آیات ویژه آنان است نظیر آیه «تطهیر»^{۱۹} و آیه «المودة فی القربی» (شوری ۲۳) در حالی که برخی دیگر عام است، لیکن اهل بیت علیهم‌السلام مصداق و الگوی کامل آن می‌باشد همانند آیه «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (آل عمران ۷) و آیه «لکل قوم هاد» (رعد ۷) و آیه «فاسئلوا اهل الذکر» (نحل ۴۳) و آیه «و من عنده علم الکتاب» (رعد ۴۳) و آیه «و کونوا مع الصادقین» (توبه ۱۱۹) و آیه «ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا». (فاطر ۳۹)

هر چند برخی از آیات در موارد خاص درباره اهل بیت علیهم‌السلام نازل شده و اسباب نزول ویژه‌ای دارد، اما در عین حال، مسأله‌ای که در آن آیات مطرح شده، از این آیات آغاز گردیده، به سمت و سوی کلیت و شمول امتداد می‌یابد، چنان که در آیه مباهله می‌بینیم که مورد این آیه، اهل بیت علیهم‌السلام است و آنان عبارتند از: حسن و حسین علیهم‌السلام در عنوان «ابنائنا»، حضرت زهرا علیها‌السلام در عنوان «نساءنا» و امام علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در عنوان «انفسنا». همان گونه که خداوند فرموده است:

«پس هر که در این باره پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده، با تو محاجّه کند، بگو: بیاید پسرانمان و پسرانتان و زنان ما و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم؛ سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».^{۲۰}

لیکن این آیه یک خط کلی برای مباهله ترسیم کرده است که همه مواردی را که مسلمانان بدان نیاز پیدا کنند در برمی‌گیرد. همچنین این معنا را در سخن دیگر

خداوند نیز می‌بینیم:

«ولّٰی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همانند کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند»^{۲۱}

در روایت مشهور که به اسنادی چند، روایت گردیده، آمده است که این آیه دربارهٔ امام علی علیه السلام نازل شده، اما در عین حال، معنای مطرح در این آیه با همان شکلی عالی در قالب کلی بیان گردیده تا همهٔ متولیان امور مسلمانان را در برگیرد و لذا آیه به شکل جمع آمده، نه مفرد؛ به گونه‌ای که همهٔ امامانی را که از نسل امام علی علیه السلام هستند در برمی‌گیرد.

همین‌طور سبک یاد شده را در این سخن خداوند مشاهده می‌کنیم:

«و به [پاس] دوستی [خدا] بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند. ما برای خشنودی

خداست که به شما می‌خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم»^{۲۲}

این آیات در شأن علی و فاطمه علیهم السلام نازل شده و این دو بزرگوار را نقطهٔ آغاز قرار داده است تا از آن جا خط پهناوری را برای کسانی ترسیم کند که با همان روحیهٔ اخلاص نسبت به خدا، ترس از او، دوستی برای او، و از خودگذشتگی دربارهٔ بندگان یتیم و بینوا و دربند او، در این خط حرکت می‌کنند.

این چنین، می‌بینیم که قرآن کریم در محدودهٔ ویژگی‌های تاریخی مورد نزولش از حرکت باز نمی‌ماند؛ بلکه امتداد می‌یابد تا تمامی نمونه‌های زنده را در بستر زمان فراگیرد. چنان که قرآن در مفاهیم کلی خود به تحرّک و پویایی عینیت اجتماعی در مسائل حق و باطل، مشروعیت و عدم مشروعیت، نگاه می‌کند تا نشانه‌ای باشد برای تشخیص راه راست از راه کژ در واقعیت جامعهٔ اسلامی که در فاصل زمانی دوری پس از آغاز نزولش به وجود آمده است و تا از طریق مرحلهٔ پیشین، دربارهٔ مرحله‌ای نوین مشابه آن سخن بگوید و بدن ترتیب انسان‌ها را به سمت نمادهای حق رهنمون گردد و به وسیلهٔ معرفی و طرد نمادهای باطل در گذشته، از سمبلهای باطل در آینده دورشان سازد، زیرا قرآن نمایانگر حقیقت گسترده‌ای است که در آینده، سرتاسر زمان را در برمی‌گیرد و بر فراز آن اوج می‌یابد.

بنابراین، ما در تفسیر قرآن نیاز نداریم که از محدودهٔ قواعد رایج زبان عربی بیرون رویم و یا به خاطر تکیه بر این یا آن حقیقت، یا این سمبل مشروع حق، آن را از مسائل کلی دور سازیم، چه، خطوطی پراکنده در قرآن و نیز نمونه‌های زنده و پویایی که در درون آن وجود دارد، به ما این امکان را می‌دهد که در عالم استدلال به خواسته‌های مان دست یابیم.

* این مقاله ترجمه مقدمه تفسیر من وحی القرآن علامه سید محمد حسین فضل الله است که توسط آقای موسی دانش صورت گرفته و ارائه شده است.

- ۱- یوسف / ۲.
- ۲- فصلت / ۳.
- ۳- زمر / ۲۸.
- ۴- شعراء / ۱۹۳-۱۹۵.
- ۵- نور / ۴۶.
- ۶- انعام / ۵۵.
- ۷- نساء / ۲۶.
- ۸- بقره / ۲۶۶.
- ۹- بقره / ۲۴۲.
- ۱۰- آل عمران / ۱۰۳.
- ۱۱- بقره / ۱۸۷.
- ۱۲- بقره / ۲۲۱.
- ۱۳- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، سال ۱۴۱۲ هـ، ۵۵/۸۹، باب ۸، روایت ۱۴.
- ۱۴- همان، ۶۱/۸۹، باب ۸، روایت ۴۷.
- ۱۵- همان، ۵۹/۸۹، باب ۸، روایت ۳۷.
- ۱۶- همان، ۲۰/۲.
- ۱۷- همان، ۳۹۸/۲، باب ۱۴، روایت ۳۸.
- ۱۸- عبس / ۲۵-۳۲.
- ۱۹- احزاب / ۳۳.
- ۲۰- آل عمران / ۶۱.
- ۲۱- مائده / ۵۵.
- ۲۲- انسان / ۸-۹.